

نشست هشتاد و ششم - عوامل تکذیب در سوره مبارکه مرسلات

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم های ابتدای سوره مرسلات

این جلسه در محضر سوره جذاب مرسلات هستیم. من گزارشی از دو جلسه گذشته سوره می دهم و بعد سبک زندگی مجاهدانه را از منظر این سوره بررسی می کنیم. این سوره جز سور مبارکه ملائکه هستند: مثل سور ذاریات، نازعات، عادیات، صافات و... به این دلیل این سوره ها را سور ملائکه می گویند چون یکی از مصادیق آیات اول را نسبت به وجود ملائکه ی الهی دانسته اند. البته فقط ملائکه نیستند و حداقل سه مصداق در تفاسیر برای آنها گفته شده: ملائکه، پدیده های طبیعی (نوعاً باد) و به نفوس انسان های متعالی (مانند انبیاء الهی) هم نسبت داده شده است. یعنی انبیاء الهی مرسلات هستند؛ چون مرسلات هستند، جریانی راه می اندازند، این جریان موجب نشر می شود، تمایزی ایجاد می کند و القا ذکر رخ می دهد. پس سه مصداق در تفاسیر در مورد همه این سوره ها مشترک است و به نظر می رسد بهتر است آدم با هر سه معنی این ها را بخواند؛ چون خدا قوانینی را مطرح می کند که این قوانین هم نظام عالم طبیعت و هم در میان ملائکه و هم در جریان رسالت اولیاء الهی جاری است. خیلی بعید هم نیست که قانون مشترکی در صحنه های مختلف هستی در جریان باشد. انسان با هر کدام که مطالعه می کند تصویری از این جریان و درکی از این سیر پیدا می کند.

القای ذکر، موضوع مهم سوره مرسلات

حالا اگر بر آیات اول تاکید نکنیم و به نتیجه بپردازیم، القا ذکر در این سوره موضوع مهمی است: **فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾**. القای ذکر یعنی در فرد اتصالی ایجاد می شود؛ مثل اینکه می گویند سیم طرف وصل می شود. یک روزه اباعبدالله برای ما می خوانند و ناگهان قلب حالتی از اتصال را تجربه می کند و فرومی ریزد. به این حالت که قلب اتصال را تجربه می کند، القای ذکر می گویند. این اتصال، **عُذْرًا أَوْ نَذْرًا ﴿٦﴾** است، یعنی این حالت القای ذکر برای انسان کافر هم اتفاق می افتد؛ انسان کافر را هم می توانی یک جایی با چند جمله تکانی بدهی و یک لحظه سیمش وصل و متوجه شود. لذا **عُذْرًا أَوْ نَذْرًا ﴿٦﴾** است؛ اگر آن فرد اهل تسلیم و ایمان باشد، این برایش حکم **عُذْرًا** پیدا می کند، یعنی دستش را می گیرد و او را بیرون می آورد. این حالت برای او توبه و بازگشت ایجاد می کند. مثل حالت هایی که خیلی از ما بعد از مجالس اباعبدالله پیدا می کنیم و این حال معنوی در زندگی مان اثر می گذارد. اهتمام داریم به اینکه فضیلت هایمان را بیشتر کنیم و خطاهایمان را کنار بگذاریم. اما اگر فرد مومن نباشد، برای او حالت **انذار** پیدا می کند، یعنی بعداً به او می گویند که آنجا متوجه شدی و خودت هم تصدیق می کنی. در آن لحظه دلش تکان می خورد و می شکند، یعنی متوجه می

شود ولی باز برمی گردد سرکار خودش؛ آن وقت دیگر هیچ حجتی در مقابل خدا ندارد، چون متوجه شده است. لذا این القای ذکر دوسویه است: می تواند کار اتمام حجت را بکند که واقعاً هولناک است. از آنجا به بعد می گویند: فهمیدی، یادت است فلان جا متوجه شدی؟ فهمیده بودی بعد از آن بیخیال شدی؛ البته می تواند در عین اتمام حجت، دستگیر هم باشد. الحمدلله ما تجربه هایی مثل مجلس اباعبدالله را داریم که در آن القا ذکر اتفاق افتاده؛ یعنی از آن جا می شود فهمید چیست و در زندگی آن را جاری کرد.

جواب قسم چیست؟

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ وعده های خدا واقع است؛ خودت هم فهمیده و متوجه شده بودی، یک لحظه هم قلبت ریخت. وعده خدا واقع است، پس آدم منطبق با وعده های خدا زندگی می کند. این جواب قسم سوره است؛ این سوره را که می خوانم با خودم فکر می کنم که آدم ها بعد از روضه اباعبدالله الحسین، اگر القای ذکر پیدا کردند، باید با تصمیمات جدی بیرون بیایند وگرنه با خطر اتمام حجت مواجهند. ما بعضی وقت ها می گوئیم غلط کردم و توبه می کنیم؛ ولی باز دو روز بعد همان اتفاقات می افتد. زندگی که تعارف ندارد چون

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ .

مکذب کیست؟

چیزی که از اینجا به بعد اتفاق می افتد، خلاصه آن در سوره یک آیه می شود که به صورت ترجیع بند ده بار تکرار می شود: **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**. همین موضوعی که گفتم، در سوره اسمش مکذب می شود. مکذب آدمی است که دلش ریخت، فهمید، گفت ای کاش... یا دیگر نمی کنم... ولی بعد ولس کرد. به این حالت می گویند **مکذب**. مکذب کسی است که دانست و عکس آن عمل کرد. ارتباطش با آیات بالا همین است: القای ذکر برایش اتفاق افتاد، دلش ریخت، ولی بعد یادش رفت، ول کرد. به او می گویند: تو حسابت فرق می کند، تو میدانستی. در خیلی از ما و در جامعه این مشکل هست و باید در خودمان و جامعه برطرف شود. رفتیم کربلا فهمیدم این طور باید باشد، ولی نمی دانم چه شد که از دستم در رفت. چه می شود آدم ها مکذب می شوند؟ آدم ها دلشان می ریزد، متوجه می شوند، ولی چه می شود که از دستشان درمی رود و بیخیال آن می شوند؟ تحلیل این حالت در سوره آمده است.

ریشه یابی تکذیب موضوع سوره مبارکه مرسلات

هر بند را خواندیم و در هر بند گفتیم که ریشه های تکذیب چه هستند که باعث می شوند انسان علی رغم توجه، کاری را انجام ندهد. سوره نمی خواهد مکذب را معرفی کند، بلکه می خواهد تکذیب را درمان کند. این سوره بین همه سوره های قرآن در تحلیل تکذیب، منحصر به فرد است.

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْتَتَتْ ﴿١١﴾ لِيَأْيَّ
يَوْمٍ أَجَلَتْ ﴿١٢﴾ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ﴿١٣﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ ﴿١٤﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

ما از هر کدام از آیات، یک عامل را می‌گوییم ولی در یک عامل خلاصه نمی‌شود. من یک عامل می‌گویم یعنی ظرفیت وجودی ماست؛ ولی حتماً آیه در این موارد محدود نمی‌شود. اگر تحلیل کنیم در هر کدام مطالب زیادی است.

عوامل تکذیب انسان‌ها در سوره مبارکه مرسلات:

۱. آدم‌ها باور به تغییر زندگی‌شان ندارند

آدم‌ها به شکل کنونی زندگی‌خو می‌گیرند. آسمان که همیشه همین‌رنگ، کوه‌هم که همیشه کوه‌هست؛ چون به شرایط پایدار موجود خو می‌کنند و تصویری ندارند که این شرایط ممکن است تغییر کنند. شرایط همیشه همین‌طور است، چهاربار دیگر هم زیر قولش زده و هیچ اتفاقی نیفتاده. در صورتی که حتماً روزی این زندگی به هم می‌ریزد. آدم‌ها به شرایط عادی زندگی‌خو می‌کنند و این یکی از دلایل جدی تکذیب است. قرار نیست من هر روز بتوانم روی پاهایم راه بروم و شرایط زندگی آرام باشد.

۲. باور نداریم که جداسازی اتفاق می‌افتد

الان اگر یک مکذب با یک راستگو کنار هم زندگی می‌کنند، فکر می‌کنیم همیشه همین‌طور است؛ یعنی همیشه می‌توانم مکذب باشم و همچنان هم در حرم اباعبدالله‌الحسین(ع) باشم. یک روزی هرکس مکذب باشد، دیگر در حرم راهش نمی‌دهند. ما باور نمی‌کنیم؛ می‌گوییم این‌ها خیلی مهربان هستند، ولی تا یک یوم‌الفصلی. یوم‌الفصل روز رسولان است؛ آن وقت می‌گویند ما گفتیم و این‌ها عمل نکردند. آن موقع نمی‌توانیم بگوییم: الان تصمیم گرفتیم. ما در قرآن می‌خوانیم در قیامت ناگهان منافقین از مومنین جدا می‌شوند، بعد می‌گویند: «ما با هم زندگی می‌کردیم چرا جدا شدیم؟». می‌گویند: «امروز روز جدایی است»؛ ما که واقعاً یکی نبودیم فقط کنار هم زندگی می‌کردیم. منافق فکر می‌کند هر کاری کنیم همیشه همین‌طور کنار هم هستیم ما را که بیرون نمی‌اندازند. یک روزی هست که حتماً جدا می‌شویم. ما باور به این جدایی نداریم برای همین دلمان خوش است، انجام می‌دهیم یا نمی‌دهیم.

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾

آدم بعضی وقت‌ها عاقبت‌های دیگران را دیده است، مثلاً عاقبت فرعون را دیده است، ولی می‌گوید: آن‌ها این‌طوری بوده‌اند، ما این‌جوری نمی‌شویم، ما قرار نیست مثل فرعون جدا شویم، ما راهش را بلدیم، مثل آن‌ها جدا نمی‌شویم. یکی از عوامل تکذیب، حس شدید اعتماد به نفس آدم‌هاست که این‌ها برای ما نیست، آن‌ها

خیلی آدمهای بدی بوده اند، بلد هم نبوده اند، من به موقع بدم ماست مالی کنم؛ ولی آنها هم همینطور فکر می کردند.

۳. عدم باور به نظام تقدیر

﴿۲۰﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۲۱﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿۲۲﴾ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿۲۳﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۲۴﴾

یکی دیگر از دلایل تکذیب این است که انسان باور ندارد که همین شرایطی که الان دارد، به آن می نازد و فکر می کند می تواند مدیریت کند، این شرایط در یک نظام تقدیری به او داده شده است و به راحتی می توانست این شرایط نباشد. انسان از یک آب پستی آفریده شده است و اگر الان اینگونه شده است، به دلیل قدر و نظام تقدیر خداوند اینگونه شده است. آدم هایی ناقص الخلقه یا با سندروم های ژنتیکی به دنیا می آیند یا بعداً قطع نخاع می شوند و خیلی کارها را نمی توانند انجام دهند، مگر تو کاری کرده ای که اینگونه نشوی؟ نه، تقدیر این بوده که تو اینگونه نشوی. این هم وجه سومی که آدم ها دچار تکذیب می شوند. تصور آدم ها این است که شرایطی که دارند حاصل برنامه ریزی خودشان است؛ لذا حس مدیریت شان در زندگی بسیار زیاد است. آدمی به خودش اجازه تکذیب می دهد که برای خودش شأنی از مدیریت و مالکیت قائل است. اما برده هرگز به خودش اجازه نمی دهد خلاف حرف صاحبش کاری انجام دهد. از این حیث که برده ها اختیاری برای خودشان قائل نیستند، شخصیت دوست داشتنی دارند. در نظام بشری قرار نبوده انسان ها برده ی همدیگر باشند، اما قرار بوده انسان ها برده خداوند باشند. من و شما که تجربه زندگی بردگی نداریم و برده ندیده ایم. اما اگر در تاریخ و احوالات برده ها غور کنیم، برده یک ویژگی داشت و واقعاً فکر نمی کرد اختیاری دارد؛ بماند که اسلام آمد و حقوقی برای برده ها قرار داد و از این روش تاریخ برده داری را برچید و گرنه برده اصلاً حقوق نداشت. برده کاملاً ملک به حساب می آمد، مثل حیوان و تحت اختیار کامل بود و اصلاً برده فکر نمی کرد اختیار دارد. در هیچ چیزی: ازدواج، زندگی، خورد و خوراک اختیاری نداشت. حالا آن حس نسبت به انسان های دیگر باطل است؛ قرار نیست انسان ها نسبت به هم چنین حسی داشته باشند، ولی قرار است این حس را نسبت به خدا داشته باشند. من نسبت به خدا کسی نیستم و برده ام. ولی آدم ها خودشان را صاحب اختیار می دانند: «بالاخره زندگی من است، من برای زندگیم برنامه دارم، پس علاقه و آرزوهای من چه می شود؟ و...» همین ها ریشه تکذیب می شود.

۴. بهره مندی از امکانات

﴿۲۵﴾ أَحْيَاءٌ وَأَمْوَاتًا ﴿۲۶﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿۲۷﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۲۸﴾

یکی دیگر از عوامل، امکاناتی است که انسان در اختیار دارد. مهمترین امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته شده، زمین است. خداوند می گوید: زمین برای شما کفایت می کند، آب هم از آسمان می آید و بالاخره امکانات در اختیار شما هست. چرا این را می گوید؟ چون بعضی ها به بهانه امکانات به ورطه تکذیب می افتند؛ در صورتیکه آدم برای زندگی، سایه درخت و اندکی زمین نیاز دارد. این ها را خداوند در سوره نحل می گوید که: **مگر برای شما سایه درخت و غار قرار ندادیم؟** نمی گوید خانه و این ها را ما درست کرده ایم. به حضرت نوح (ع) می گویند: «مردم آخرالزمان خیلی کم زندگی می کنند». حضرت می گویند: «یعنی ۶۰۰-۷۰۰ سال؟»، می گویند: «کمتر». می فرمایند: «۴۰۰ سال؟»، می گویند: «نه، کمتر». می فرمایند: «۲۰۰ سال؟» می گویند: «نه، کمتر». می فرمایند: «۱۰۰ سال؟»، می گویند: «حتی کمتر». حضرت می گویند: «این ها برای این مدت خانه هم می سازند؟ ما که هزار و خورده ای سال، (بعضی جاها می گویند دوهزار سال) زندگی کرده ایم، مدت کمی بود و...».

انسان همه چیز را برای خودش پیچیده کرده است. بساطی که انسان درست کرده، خودش را در این پیچیدگی امکانات گیر انداخته است. الان اگر موبایل، ماشین و خانه نداشته باشد، خانه اش کوچک باشد، ماشینش خراب یا قدیمی باشد، بدبخت است. بعضی ها در خانه شان بوفه هم نداشته باشند، بدبخت اند. این همه دلایل بدبختی برای تکذیب کافی است. آدم برای تک تک اینها می تواند به هم بریزد و انجام ندهد. خدا زمین را **کفاتا** قرار داده است؛ نمی شود، برو جای دیگر که نخواهی به خاطر فشار زندگی بعداً از وظایف کوتاه بیایی. طرف به هزار دغل و دروغ پول در می آورد، می گویی: «چرا؟»، می گوید: «زندگی در تهران خیلی سخت است». خوب چه کاری است؟ برو جای دیگری زندگی کن؛ آدم روستا برود، ولی موحد بماند، بهتر است یا در شهر بماند و مشرک باشد؟ بعد در قیامت هم همین را به او می گویند: «آنقدر توحید ارزش ندارد که به خاطرش هجرت کنی؟» زمین خدا **کفاتا** است.

۵. عدم توجه به دامنه دار شدن تکذیب

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾ انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

یکی از دلایلی که آدم ها تکذیب می کنند این است که فکر نمی کنند تکذیب می تواند دامنه پیدا کند. فکر می کنند یک چیز کوچک است، نمی تواند بزرگ و **ذی ثلاث شعب** شود، شعبه پیدا کند، این شعبه ها بزرگ شوند، **جمالات صفر** شود و شعله بکشد. یک دروغ ساده گفته، ولی فکر نمی کند این دروغ ساده، سر زندگی اش هوار می شود. ما فکر می کنیم یک چیز کوچک است. ته اش یک ماله گج، رویش می کشیم. فکر نمی کنیم اینجوری نمی ماند و دنباله دارد، ما تصویری از دنباله دار شدنش نداریم؛ بعد که با دنباله اش مواجه می

شویم خوف می کنیم. در فیلم نشان می دهد که یک آجر را بیرون می کشد ولی کل ساختمان فرو می ریزد. دلیل ندارد وقتی آجر را بیرون می کشی، ساختمان نریزد.

چرا اینطوری فکر کردی؟ چرا فکر کردی این فقط یک کار است و سیر و ادامه ای ندارد؟ مثلاً می گویی: چه اشکالی دارد در این معامله من کمی گرانتر بفروشم؟ فکر نمی کنیم این مقدار کم می تواند بر روی سر ما خراب شود. این دنیا یوم الفصل نیست و همه چیز با هم قاطی است؛ ولی قیامت یوم الفصل است. ما تصور نمی کنیم همان کار بزرگ شود؛ وگرنه مردم کوفه مگر چه کار کردند؟ دیدند یک لحظه دور مسلم شلوغ شد، گفتند الان صلاح نیست پشت مسلم بایستیم و با مسلم همراه شویم. اولش گفتند بگذار کمی فکر کنیم؛ شاید اگر از مسلم حمایت کنیم، نتوانیم با حسین همراه شویم. فکر نمی کردند همان یک لحظه کوتاه آمدن، این گونه شود. برای همین در قرآن می گوید از خطوات شیطان پرهیز کنید؛ چون خطوه یعنی یک گام کوچک، نه کسی می بیند، نه چیزی می شنود. فکر نمی کنیم این امر، مبدا اتفاقات بزرگی می شود. کلاً زندگی را ساده می گیریم و الحمدالله آدم های خوشحالی هستیم.

۶. امید به زبان

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

عامل دیگر تکذیب این است که فکر می کنیم با حرف زدن می توانیم عذرخواهی و جبران کنیم. ما همیشه اعتماد به نفسی به زبانمان داریم که ته آن این است که می گوییم ببخشید و عذرخواهی می کنم. خیلی امید داریم به عذرخواهی خودمان. در زندگی هم خیلی اتفاق افتاده است؛ اشتباهاتمان در رابطه با همسر و بچه مان با عذرخواهی رد شده است. این تبدیل به سبک زندگی ما شده است؛ مجوز خطا کردن به خودمان می دهیم و بعد هم طلبکار می شویم که آقا عذرخواهی کردم. بعضی ها آن قدر در سبک زندگی شان است که می گویند وقتی عذرخواهی کردم، از اینجا به بعد نباید به من اشکالی وارد کنی؛ ضربه زدی و ضربه اش را هم باید بخوری. دلمان خیلی به عذرخواهی خوش است. امید به زبانمان داریم و می گوییم: «من با زبانم همه چیز را حل می کنم!». یک جوری می گویم که طرف تشکر کند بگوید: «اصلاً رشد کردم با این بلایی که سرم آوردی!».

آدم باید به رحمت خداوند امید داشته باشد، نه اینکه به زبان خودش امید داشته باشد. این زبان یک وقت هایی در همین دنیا هم کار نمی کند، بماند که یک روزی اصلاً کار نمی کند. جالب است که اسم این را هم توکل می گذاریم. توکل، اولاً برای امور حق است؛ برای امور باطل توکل نداریم. استغفار هم برای بعد از گناه است، نه برای قبل از گناه. بی جا کردی گناه کردی و استغفار می کنی. ما قبل از ارتکاب استغفار می کنیم، بعد از ارتکاب بی خیال و مایوس می شویم. قبل از ارتکاب از انجام آن مایوس باش؛ بعد از ارتکاب، اگر نشد استغفار کن. ما از قبل استغفار را آماده کرده ایم، مثل همین غیبت که می گوییم به خودش هم می گویم. تو

اصلاً نباید غیبت کنی؛ نه اینکه غیبت می کنم و به خودش هم می گویم. این چه سبک زندگی است که ما عذرخواهی را آماده داریم؟ این جواز خطا کردن است! می دزدد و می گوید بعداً بهش می دهیم؛ خوب چرا می دزدی که بعداً بهش بدهی؟

نتیجه تکذیب

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ (۳۸) فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا (۳۹) وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰)

این خیلی عبارت هولناکی و از اینجا به بعد خیلی جدی تر است. طرف فکر نمی کند با تکذیبش ممکن است با شمر یا عمر سعد محشور و با آنها جمع می شود؛ تکذیب جمع کننده انسان با کل مکذبین عالم است، تو را در زمره کوفیان در قیامت قرار می دهد. تو مکذب بودی، آنها هم مکذب بودند؛ مگر انتظار داشتی به شعارت نگاه کنند؟ باور ما نیست که ما را با مکذب های عالم جمع کنند و در زمره کیدکنندگان عالم قرار بگیریم؛ چون تکذیب هم یک جور کید است، می داند درست است ولی زیرآبی می رود. باورمان نمی شود با همین کارها با کسانی جمع می شویم که یک عمر از آنها اعلام برائت کردیم.

انسان متقی در برابر مکذب

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ (۴۱) وَقَوَاكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴) وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵)

آن طرف انسان مکذب، انسان متقی است که انسان دوست داشتنی است. چون متقی بوده و خواهش خودش را به خاطر امر خدا کنترل کرده است، به او می گویند حالا هر چی دلت می خواهد می توانی داشته باشی. چون اراده خودش را ذیل اراده خدا قرار داده است، خدا به عالم دستور می دهد اراده این هر چه هست محقق کند؛ آن وقت انسان مکذب به خاطر اراده اش، زیرآبی می رود. در صورتی که اگر مکذب هم خواهشش را پای خواست خدا گذاشته بود، خدا به هستی امر می کرد که خواست او را محقق کند. چه کاریست که آدم مکذب شود؟ چرا با وعده های خدا هم راستا نمی شویم؟ البته این نیازمند حسن در زندگی است؛ یعنی انسان همه کارهایش را از روی حسن و احسان و به بهترین شکل ممکن انجام دهد. اگر قرار است درس بخواند، سفری برود یا نرود، به پدر و مادرش نیکی کند، به بهترین شکل آن کار را انجام دهد؛ نه اینکه غر بزند. حرف پدر و مادر را گوش بدهد، بعدش یک اف بگوید؛ می گویند شما گوش ندهی بهتر است.

در دلش اشکال ندارد غر بزند، ولی در رفتار نباید بروز کند. این غر کم کم بروز پیدا می کند و نمی گذارد حتی کار را هم انجام بدهی؛ نباید به این روش حق بدهی. آدم اگر قرار است حرف پدر و مادرش را گوش بدهد، خوشگل گوش بدهد. الان نمی توانی سفر اربعین بروی، خوشگل نروید؛ باید بروید، خوشگل بروید.

حسن نشانه ایمان است و نکته مهمی در زندگی است. آدم کافر در بعضی موارد ممکن است کمی حسن داشته باشد، چون همیشه که نمی تواند فیلم بازی کند؛ اما انسان متقی همیشه حسن دارد.

مجرم نامردی می کند!

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

خلاصه اینکه بخورید و زندگی کنید. اگر فکر می کنید با تکذیب به جایی می رسید، تهش ۷۰ سال می خواهی در این چراگاه چریده باشید. اگر فکر می کنید خیلی مهم است، بروید و هر کاری دلتان می خواهد بکنید. شبیه این است که می گوید با خدا باش و پادشاهی کن؛ بی خدا باش و هر چه خواهی کن. برو هفتاد سال بخور و هر کاری می خواهی انجام بده، ولی این سبک زندگی مجرمانه است؛ جرم خیلی زشت است. مثلاً طرف می رود از باغ طرف می خورد، دوتا درخت هم می شکند و بیرون می آید؛ نامرد تو خوردی، دیگر شکستن درخت برای چه بود؟ به این صفت می گویند مجرم. مجرم یعنی کسی که کاری می کند که خیلی نامردی است؛ مثل اینکه وقتی داری می جنگی آب را چرا می بندی؟ آب را بسته ای، به بچه چرا رحم نمی کنی؟ در قرآن اینگونه است و مجرم ته دل آدم را می سوزاند. نامرد آمده ای دزدی چرا وسایلی که نتوانستی ببری را شکاندی؟ تو هم که از آن استفاده نکردی، چرا اینکار را کرده ای؟ برو زندگی کن، ولی سبک زندگی که از این مدل به دست می آید جز جرم نخواهد بود.

رکوع، تسلیم و سرسپردگی

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

رکوع کردن یعنی تسلیم و سرسپردگی شدن. اصل حرف این است که طرف نمی خواهد تسلیم خداوند شود. به نظرم اصلی ترین جمله این سوره است؛ چون آدم ها تکذیب می کنند ولی اعتراف نمی کنند. این آیه می گوید: «می دانی چرا تکذیب می کنی؟، چون نمی خواهی بنده خدا باشی!». اگر این موضوع برای شما مهم باشد، باید تکان بخوری. تو با این کار، معلوم است نمی خواهی بنده خدا باشی. من می خواهم برای امام حسین باشم، فووقش یک خطا دارم؛ این یک خطا دارم، یعنی نمی خواهم برای امام حسین (ع) باشم. یوم الفصل که شود و جدا شوید، می بینید. به مکذبین وقتی گفته می شود: ارکعوا، لایرکعون.

دیگر ما هر چه داشتیم در این زمینه گفتیم؛ در خانه اگر کس است، همین ده تا حرف بس است. هر چه لازم بود بگوییم تا تو را از این تکذیب در بیاوریم، گفتیم. آدمها منتظرند یک روزی کسی بیاید و یک حرفی بزند تا متحول شوند؛ اگر قرار باشد با چیزی متحول شوند با همین ها باید متحول شوید.

چطور کیفیت نمازمان را افزایش دهیم؟

حضرت امام (ره) می فرمایند موقع انجام اعمال، به باطن آنها توجه کنید. رکوع یعنی هر چه تو بگویی، گوش می دهیم. سجده یعنی غیر از تو را نمی خواهیم. تشهد یعنی شهادت می دهیم. قرائت یعنی آنچه تو برایم خوانده ای برای عمل می خواهیم. از آنجایی که در نماز معمولاً مسائلی دارند حل می شوند، گم شده هایی که در حال پیدا شدن هست، بعضی وقت ها که بین گفت و گو نماز می خوانند و دو رکعت اول به گفته های قبل و دو رکعت دوم به حرف هایی که می خواهند بزنند فکر می کنند؛ الحمدلله نماز را می گذارند روی اتوپایلوت و خودشان می روند. راهش این است که نگذاریم نماز برای مان عادت شود. یک آدابی دارد، مثلاً گفته اند: حتماً قبل از نماز یک مدتی را از فضای زندگی بیرون بیاوید. حرم امام رضا(ع) هم که می روید، از خیابان به کنار ضریح نمی روید؛ اول وارد فضای خلوت می شوید، بعد صحن، بعد رواق و بعد به روضه منوره می روید. آدم باید یک سیر داشته باشد تا آماده زیارت شود. نماز ما اینطوری است که از خیابان به ضریح می رویم، بعد هم از ضریح به خیابان. تاکید کرده اند قبل از نماز فاصله ای ایجاد کنید، یک وضو با حضور قلب بگیرد. ۵ دقیقه قبل از اذان سر سجاده می نشیند؛ بعد هم بلافاصله نمازش تمام شد، سریع بر نمی گردد و چند دقیقه سر سجاده می نشیند. ما می گوییم: زندگی خیلی عجله دارد؛ فکر کنید نماز به جای ۴ رکعت ۸ رکعت بوده است! فکر کن نماز ۸ رکعتی است؛ قبل و بعد از آن نوافلی بوده است که درست است واجب نیست، ولی لازم است؛ فرض شده مخاطب فهم لازم را دارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم